

حقوق بشر،

تجارت جهانی و ارزش‌های اخلاقی

رحیم دهقان سیمکانی *

تاریخ دریافت: ۱۳۸۰/۰۸/۱۸ - تاریخ تأیید: ۹۴/۱۱/۲۵

چکیده

امروزه بی‌اخلاقی‌ها و رواج ظلم و فساد از یک طرف و نارضایتی مردمان جهان مبنی بر عدم دستیابی به حقوق طبیعی‌شان از طرف دیگر، نشانگر وجود مشکلات خاصی در مبانی حقوق بشر و رو به ضعف رفتن ارزش‌های اخلاقی است. این مقاله در پی آن است تا روند رو به ضعف ارزش‌های اخلاقی و حقوق بشر در مقام عمل را در فرآیند جهانی شدن و خصوصاً تجارت جهانی که امروزه بر تمام فرهنگ‌ها تأثیرات خاص خود را گذاشته است نشان دهد. بدین منظور در بخش اول ضمن بررسی مفهوم حقوق بشر، به جایگاه ارزش‌های اخلاقی در مبانی فکری اعلامیه حقوق بشر پرداخته است. در بخش دوم ضمن تبیین تجارت جهانی روند رو به ضعف ارزش‌های اخلاقی را در اقتصاد سرمایه‌داری نشان داده و در نهایت در بخش سوم ضمن تبیین مبانی حقوق بشر، علل رو به تضعیف رفتن ارزش‌های اخلاقی و رعایت نشدن حقوق بشر در مقام عمل را در مشکل‌دار بودن مبانی نظری اعلامیه جهانی حقوق بشر از جمله تکیه بر جهان‌بینی سکولاریستی و اندیشه‌های اومانستی دانسته است.

واژگان کلیدی: حقوق بشر؛ ارزش اخلاقی؛ اقتصاد؛ سازمان تجارت جهانی؛ نابرابری.

* هیئت علمی گروه دین‌شناسی دانشگاه ادیان و مذاهب

Email: R.dehghan@urd.ac.ir

مقدمه

حقوق بشر به معنای حقوقی است که هر فرد به دلیل انسان بودن و فارغ از هر حیث دیگری مانند: نژاد، جنسیت، رنگ، زبان، دین و ... از آن برخوردار است. (Donnelly, 1998: 18)

سازمان تجارت جهانی در سال ۱۹۹۵ به هدف اینکه سیاست‌های اقتصادی را در جهت حفظ حقوق بشر جهت‌دهی کند و با تجارت آزاد در دراز مدت باعث بهبودی وضع مردم شود تشکیل شد. اما پس از چندی که بیش از ۹۷ درصد اقتصاد جهان را به دست گرفت، مسیری را در پیش گرفت که اعتراضات شدیدی را در پی داشت که غالب اعتراضات به جهت بی‌توجهی به حقوق بشر و ارزش‌های اخلاقی بود؛ آن گونه که در متن مقاله به آن خواهم پرداخت. در گزارشی که سازمان تجارت جهانی در سال ۱۹۹۹ منتشر کرد، این موضوع بیان شده که «نمی‌توان انکار کرد که شکاف درآمد بین کشورهای فقیر و ثروتمند در دهه‌های اخیر عمیق‌تر شده است.» (سینگر، ۱۳۸۸: ۱۳۰) حقوقی که برای بشر در اعلامیه جهانی حقوق بشر ذکر شده و همچنین ارزش‌های اخلاقی که غالباً ریشه در وجدان اخلاقی مشترک بین انسان‌ها دارند، در روند اقتصاد جهانی از چه جایگاهی برخوردارند و فرآیند اقتصاد جهانی تا چه حد در جهت تحقق عدالت و تساوی حقوق افراد و دستگیری از افرادی که در زیر خط فقر زندگی می‌کنند، عمل کرده است؟ به عبارت دیگر این فرآیند تا چه اندازه با مبانی حقوق بشر و ارزش‌های اخلاقی سازگار است و ارزش‌های اخلاقی از چه جایگاهی در این فرآیند برخوردارند، آیا روندی رو به ضعف داشته‌اند؟ علت رو به ضعف رفتن این روند در چیست؟

در جهت تبیین و بررسی این مسئله ابتدا در بخش اول ضمن اشاره مختصری به مواد اعلامیه جهانی حقوق بشر، به جایگاه ارزش‌های اخلاقی در مبانی نظری این اعلامیه می‌پردازم؛ سپس در بخش دوم به بررسی مفهوم جهانی شدن و برخورد اقتصاد جهانی شدن با ارزش‌های اخلاقی و مبانی ارزشی حقوق بشر خواهم پرداخت و با استفاده از اندیشه‌های پیترسینگر نشان خواهم داد که در فرآیند جهانی تجارت، ارزش‌های اخلاقی تضعیف شده‌اند و در نهایت در بخش سوم به بررسی عوامل موثر در تضعیف ارزش‌های اخلاقی و عدم رعایت حقوق بشر خواهم پرداخت. در این زمینه، نگاه انتقادی ما در این مقاله بیشتر متمرکز بر مبانی نظری حقوق بشر است که در روند حقوق بشر از حیث اجرا و عمل، تأثیر بسزایی

داشته و همچنین در مواردی، باعث تضعیف ارزش‌های اخلاقی شده و زمینه‌های بی‌عدالتی را فراهم آورده است.

۱- جایگاه ارزش‌های اخلاقی در مبانی فکری حاکم بر اعلامیه جهانی حقوق بشر

در جهت بررسی روند اجرایی حقوق بشر و ارزش‌های اخلاقی در تجارت جهانی که از آن بحث خواهیم کرد، بهتر است ابتدا مبانی فکری حاکم بر اعلامیه حقوق بشر را بررسی کنیم. این بررسی ما را قادر خواهد ساخت تا در باب جایگاه ارزش‌های اخلاقی در اعلامیه حقوق بشر و همچنین در فرآیند اقتصاد جهانی قضاوت کنیم. ابتدا نگاهی کوتاه به مواد این اعلامیه داشته باشیم: این اعلامیه مشتمل بر یک مقدمه و ۳۰ ماده است. در ماده ۱ اعلامیه سه اصل کلی به عنوان زیربنای حقوق بشر مطرح شده که عبارت است از آزادی، برابری و برادری. ماده ۲ اعلامیه بیان می‌کند که هر کس می‌تواند از حقوق مندرج در اعلامیه، بدون تفاوت از لحاظ نژاد، جنس، زبان، مذهب، رنگ، یا ملیت، برخوردار گردد. بقیه مواد اعلامیه به چهار دسته قابل تقسیم هستند:

دسته اول (مواد ۳ تا ۱۱) حقوق شخصی است، مانند حق حیات و حق آزادی. دسته دوم (مواد ۱۲ تا ۱۷) مربوط به حقوق فرد در رابطه با خانواده، سرزمین و اشیاء جهان خارج است. دسته سوم (مواد ۱۸ تا ۲۱) شامل حقوق سیاسی است که در این مواد آزادی اندیشه، عقیده، مذهب، بیان و نیز حق مشارکت هر فرد در انتخابات کشور خود اعلام شده است. دسته چهارم (مواد ۲۲-۲۷) مربوط به حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است. ماده ۲۲ اعلام می‌کند که هر کس حق دارد از حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که برای کرامت و گسترش آزاد شخصیت او ضروری است، برخوردار گردد و ماده ۲۳ تا ۲۷ به حقوقی چون حق انتخاب کار، حق برخورداری از تأمین اجتماعی و سلامت، حقوق مادران و کودکان، حق تفریح، حق تعلیم و تربیت، حق پیشرفت علمی، و حق حمایت از ابداعات علمی اشاره می‌کند. در مواد ۲۸ تا ۳۰ هم اصولی ذکر شده که ارتباط بین فرد و جامعه را نشان می‌دهد.

این اعلامیه بر چه مبناهایی استوار است؟ آیا اساساً بر اساس مبانی فکری حاکم بر اعلامیه جهانی حقوق بشر، در این اعلامیه جایگاهی برای ارزش‌های اصیل اخلاقی و انسانی وجود دارد یا نه؟ به نظر می‌رسد اعلامیه جهانی حقوق بشر، مبتنی بر جهان‌بینی غربی و به شدت

متأثر از اندیشه حاکم بر مدرنیته، مکتب پوزیتیویسم و مکتب حقوق طبیعی است و به سبب متکی بودن بر این مبانی، در یک فرآیند طولانی مدت موجب ضعف ارزش‌های اخلاقی شده است. جهان غرب در حالی قرن بیستم را سپری می‌کرد که پیش از آن رهیافت‌های تجربی و پوزیتیویستی از یک سو و اتکاء بر عقلانیت طبیعی و خودبنیاد بشر از سوی دیگر توسط نواندیشان غربی را تجربه کرده بود. این رهیافت‌ها خواسته یا ناخواسته، نگرش تنظیم‌کنندگان اعلامیه حقوق بشر را تحت تأثیر قرار داد و روح پایبندی به رهیافت‌های پوزیتیویستی و سکولاریستی را در مواد این اعلامیه جاری ساخت. از این رو، طبیعی است که تهیه و تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۴۸ از اندیشه‌های بنیادین فیلسوفان غربی بی‌تأثیر نیست. لذا مبانی و یا لوازم مبانی اعلامیه جهانی حقوق بشر را باید در اندیشه‌های حاکم بر جهان غرب، که جهان‌بینی خاصی را به جهان تزریق کرده‌اند جستجو کرد که به چند مورد اشاره می‌کنم:

۱. تکلیف‌ستیزی ناشی از تفکر هابز، فوئرباخ، آگوست کنت و دیگران که تأثیر قابل توجهی را از حیث مبنایی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر داشته است. از نظر هابز «انسان در وضع طبیعی، تابع هیچ تکلیفی نیست و اراده او مطلق است و با هیچ ملاک و قاعده‌ای محدود نمی‌شود. فقدان تکلیف، از جهتی همان حق طبیعی است و حق طبیعی، حق مطلق است؛ زیرا از سرشت اراده آزاد ناشی می‌شود نه از قانونی بالاتر.» (Hobbes, 1960: 91) در نظر او، آنچه خوب را خوب می‌کند، این است که مطابق با میل به صیانت نفس به عنوان خصلت ذاتی بشر باشد. (هابز، ۱۳۸۰: ۱۸۱) این نگرش خواسته یا ناخواسته به نوعی نگرش انسان‌محورانه منجر می‌شود که به جای خدا، انسان و مطالبات او را معیار قرار می‌دهد. در این صورت تکلیف برای انسان معنا نخواهد داشت، چرا که او خود معیار است.

ترویج آیین انسان پرستی از سوی آگوست کنت و نظریه‌های بی‌اساس افرادی چون فوئرباخ، نیچه، فروید و ... که خداآوری را ناشی از تخیلات و فرافکنی انسان‌ها می‌دانستند، نیز در انتقال ذهن تنظیم‌کنندگان بندهای اعلامیه حقوق بشر به سوی انسان‌محوری، بی‌تأثیر نبوده است. این اندیشه‌ها باعث شده است تا نگاه انسان‌محورانه در روح اعلامیه حقوق بشر خود را با دفاع یکجانبه از حقوق انسان بدون توجه به تکالیف او، نمایان سازد. بر همین اساس برخی معتقدند که اعلامیه حقوق بشر، تنها حقوق

انسان را بیان داشته و از تکالیف انسان غافل شده است. (مصباح یزدی، ۱۳۹۱: ۲۴۷) در واقع این اعلامیه نفی تکلیف‌مداری را مد نظر داشته که انسان مدرن در پی آن است (مصباح یزدی، ۱۳۹۱: ۲۹۵ و ۳۲۰) حال آنکه حق و تکلیف همواره ملازم یکدیگر بوده و از هم جدانشدنی نیستند. نمی‌توان حقی را برای کسی ثابت کرد مگر اینکه در مقابلش تکالیفی نیز بر عهده او قرار گیرد. (مصباح یزدی، ۱۳۹۱: ۲۴۷)

۲- غایت بودن انسان که به طور بارز در اندیشه کانت ظهور یافته نیز در مبانی حقوق بشر معاصر تأثیر بسزایی داشته و می‌توان آن را از مبانی نظری محسوب کرد. تئوری کانت این بود که انسان به‌نفسه غایت است و هیچ‌گاه نباید ابزار برای رسیدن به غایتی دیگر تلقی شود. (کاپلستون، ۱۳۸۷: ۳۳۴-۳۳۵) کانت گرچه فیلسوفی بسیار عمیق و دقیقی بود، اما اندیشه او خواسته یا ناخواسته زمینه را برای گسترش تفکر اومانستی آماده ساخت. اندیشه او در باب اینکه به انسان نباید نگاه ابزاری شود کاملاً درست است چون هدف، تعالی (یا خدایی شدن) خود انسان است، اما این اندیشه به طور ناخواسته، در تلاقی با اندیشه هابز، لاک، ماکیاولی و به طور کلی اندیشه حاکم بر فضای پست‌مدرن، جنبه اومانستی پیدا کرده و ارزش‌های اخلاقی را به حد قابل توجهی دچار تقلیل کرد. این طرز فکر، پیامدی جز نیهیلیسم و پوچ‌انگاری به دنبال نخواهد داشت^۱ و در چنین نگرشی، جایی برای بحث اخلاق و رسالت انسانی و خودسازی و تهذیب نفس نخواهد ماند. این برخلاف نگرش اسلامی است که بر اساس آن انسان از خداست و به سوی او در حرکت است. (بقره، آیه ۱۵۶) از این رو، باید رفتارهای خود را طوری تنظیم کند که او را به سعادت ابدی و بهشت جاویدان رحمت الهی سوق دهد، که البته این هدف باعث شکوفایی ارزش‌های اخلاقی است.

۱. ممکن است چنین تفسیری از نظریه کانت در نظر برخی، خیلی بعید به نظر برسد. چرا که نظام اخلاقی کانت از عناصری برخوردار است که اگر درست تفسیر شود هیچ‌گاه چنین تفسیری اومانستی از آن ارائه نخواهد شد. اما آنچه باعث شده تفکر کانت به این شکل تفسیر شود جامعه‌شناسی اندیشه او و حاکمیت اندیشه انسان‌محوری در دوران معاصر است. نگارنده معتقد است که اگر اندیشه کانت فارغ از این مسائل مورد توجه قرار گیرد، هم به جهت اخلاقی و هم به جهت حقوقی از اهمیت بسیاری برخوردار خواهد بود، چرا که هیچ فیلسوف اخلاقی بسان کانت بنایی عمیق و عقلانی برای دفاع اخلاقی از حقوق بشر بنا نکرده است. او تعهد احترام به حیثیت انسانی را نه همچون وحی‌مداران بر مبنای فرامین الهی و نه همچون هیوم محصول ترجیحات و امیال انسانی و نه همچون لاک محصول اراده حکومت‌ها و یا مقتضیات اجتماعی جوامع نمی‌دانست، بلکه آن را صرفاً بر اساس عقلانیت انسانی توجیه می‌کرد.

۳. رهیافت لیبرالیستی و تمرکز بر فردگرایی که عنصر محوری لیبرالیسم به عنوان جهان‌بینی شایع غربی است، نیز در محتوای اعلامیه حقوق بشر نمود یافته و می‌توان آن را از مبانی نظری اعلامیه حقوق بشر محسوب کرد. حقوق بشر، گرچه باید جهان‌شمول باشد و از ارزش‌های جهانی برخوردار باشد، اما در اعلامیه جهانی حقوق بشر، فرهنگ لیبرالیستی و تمرکز بر آزادی فردی، نمود بیشتری یافته است.

بر مبنای نگرش فردگرایانه ناشی از اندیشه‌های لیبرالیستی، تنها چیزی که اصیل است، فرد انسان و خواسته‌های او است و تمام ارزش‌ها بر اساس این معیار معنا می‌یابند. این در حالی است که در اندیشه صحیح، مصلحت جمع همواره مقدم بر رعایت مصلحت فردی است. در جایی که مالکیت فردی و خصوصی، مزاحم با حق جمع باشد و حقوق جمع را ضایع سازد، بدون تردید رعایت مصلحت جمع مقدم بر رعایت مصلحت فرد خواهد بود. (طباطبایی، ۱۳۷۱: ۱۷۱/۴) در نگرش دینی، افراد جزئی از جامعه محسوب شده و منافع آن‌ها در ضمن منافع گسترده‌تر جامعه تعریف می‌شود. در واقع، یکی از وجوه تمایز حقوق بشر غربی با حقوق اسلامی، تقدّم حقوق فردی بر مصلحت عمومی و حقوق جمعی در نگرش غربی است، در حالی که در اسلام مصلحت عمومی و حقوق جمعی بر مصلحت و حقوق فردی مقدّم است. (حسینی، ۱۳۸۳: ۴۹)

بر اساس مبانی نظری مذکور، به نظر می‌رسد شأن واقعی ارزش‌های اخلاقی در اعلامیه جهانی حقوق بشر رعایت نشده و این امر باعث تزییع حقوق بشر در عرصه‌های مختلف از جمله حقوق اقتصادی و در نتیجه ترویج بی‌عدالتی‌ها در این زمینه شده است. مبانی مذکور، ارزش‌های اخلاقی را در نهایت در حد ایجاد نظم عمومی و رفاه همگانی فروکاسته و حتی به نظر می‌رسد همین نظم همگانی و رفاه عمومی نیز در فرآیند اقتصاد جهانی که به عنوان یک نمونه در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته، رعایت نشده است.

۲- جهانی شدن اقتصادی (سرمایه‌داری)

گرچه جایگاه ارزش‌های اخلاقی در هر یک از حوزه‌های جهانی شدن نیاز به بررسی دارد، اما من می‌کوشم تا به عنوان نمونه تنها جایگاه این ارزش‌ها در جهانی شدن اقتصادی را بررسی کنم. برای این بحث بهتر است ابتدا با نهاد (سازمان تجارت جهانی) آشنا شویم.

همان‌گونه که در مقدمه هم اشاره شد، این سازمان در سال ۱۹۹۵ تأسیس شد که البته جانشین سازمان «موافقت‌نامه عمومی گمرک و تجارت» می‌باشد. چشم‌انداز این سازمان تجارت آزاد است بر این مبنا که تجارت آزاد باعث بهبود وضعیت مردم می‌شود. قوانینی که در موافقت‌نامه گمرک بود به این سازمان اجازه داد تا در باب تجارت آزاد قوانینی را وضع کند و کشورهای عضو موظفند که از این قوانین متابعت کنند.

صندوق بین‌المللی پول و همچنین بانک جهانی نیز بر آزادسازی بازارها، خصوصی شدن شرکت‌های دولتی و سیاست‌های دیگری که مشوق سرمایه‌گذاری خارجی است، همچون کاهش ارزش پول رایج و نظارت‌زدایی تأکید می‌کنند. روند این سازمان‌ها باعث شده است تا دولت‌های ملی اقتدار خود را به نهادهای مالی جهانی بدهند که اساساً آمریکا نقش مرکزی در ایجاد سازوکارهای آن‌ها، برای تحمیل سیاست‌های اقتصادی منطبق با منافع خود دارد. در این شرایط، کشورهای ضعیف از امکان انتخاب کمتری برخوردارند و ناگزیر نقش فرمانبردار را بازی می‌کنند و تنها شرکت‌های فراملیتی و عاملانی که از سازوکارهای این نهادها حمایت می‌کنند، طرف‌های عمده ذی‌نفع در این بازی هستند. نتیجه این نوع سیاست این شد که در نوامبر ۱۹۹۹ هزاران نفر در سیاتل در اعتراض به جهانی شدن شرکت‌ها به خیابان‌ها ریختند و جلسه افتتاحیه اجلاس سازمان تجارت جهانی را به تعطیلی کشاندند. (سینگر، ۱۳۸۸: ۹۳-۹۴) همچنین برخی را بر آن داشت تا تجارت آزاد را عامل بردگی انسان‌ها و قوانین سازمان تجارت جهانی را قوانینی برای سرقت و چپاول بدانند که در لباس محاسبات و اصطلاحات قانونی مخفی شده‌اند. (سینگر، ۱۳۸۸: ۹۵) امروزه نیز اعتراضات علیه توسعه اقتصاد واحد جهانی در سرتاسر جهان ادامه دارد. این اعتراضات نشان از آن است که در فرآیند اقتصاد جهانی، ارزش‌های اخلاقی نادیده گرفته شده و نوعی نیروی غیراخلاقی همراه با حرص و آز شدید بر جهان اقتصادی حاکم شده است که وجدان بشری نمی‌تواند در برابر آن ساکت بماند. این ادعا نیاز به اثبات دارد که با بررسی نتایج اقتصاد جهانی در جهت اثبات آن تلاش می‌کنم.

۳- تضعیف ارزش‌های اخلاقی در نظام جهانی اقتصاد

بر اساس دو عامل عمده، می‌توان جهانی شدن اقتصادی را امری تلقی کرد که ارزش‌های اخلاقی که ریشه در وجدان مشترک انسان‌ها دارند، در آن تضعیف شده است و به تبع آن

حقوق بشر نیز نادیده گرفته شده است. پیتر سینگر که دغدغه‌های زیادی در حوزه اخلاق جهانی دارد، به تفصیل این عوامل و برخی عوامل دیگر را مورد بررسی قرار داده است.^۱

الف- تضعیف حق حاکمیت ملی

آیا سازمان تجارت جهانی، با حق حاکمیت ملی کشورها، عادلانه برخورد کرده است یا نه؟ به نظر می‌رسد این سازمان، ارزش‌های منطقه‌ای را رعایت نکرده و از این طریق به ترویج فرهنگ زورگویی و بی‌توجهی به حقوق مظلومان کمک کرده است. شاهد بر این مطلب، بی‌عدالتی‌هایی است که در سایه حاکمیت تجارت جهانی و سلطه آن بر استقلال کشورها، بر مردمان جهان روا داشته می‌شود.

کشوری که به سازمان تجارت ملحق می‌شود زیر فشار زیادی قرار می‌گیرد که در این سازمان باقی بماند، به این معنا که دیگر اختیار ندارد از تحت این سازمان خارج شود مگر به متحمل شدن ضررهای زیاد. چرا که با الحاق به این سازمان، صنایع صادراتی مبتنی بر تجارت آزاد توسعه می‌یابند. در صورتی که کشور مزبور بخواهد از قراردادهای اجرایی سازمان تجارت خارج شود، تهدید از بین رفتن این صنایع آن قدر جدی است که انتخاب آزاد برای این کشور تقریباً غیرقابل تصور می‌شود. از این رو وقتی کشوری به عضویت سازمان تجارت جهانی در می‌آید ممکن است بخش زیادی از استقلال ملی خود را از دست بدهد و از دست دادن استقلال ملی، مستلزم سکوت نمودن و تن دادن به زورگویی‌های کشورهای اداره کننده سازمان تجارت جهانی و پذیرفتن رفتارهای ناعادلانه آن‌هاست.

از سویی، عاملان سازمان تجارت جهانی به جهت برخورداری بیشتر از قدرت و در سایه اضمحلال استقلال کشورهای عضو، برای پیشبرد اهداف تجاری تصمیماتی اتخاذ می‌کنند که با وجدان بشری و ارزش‌های اخلاقی و همچنین مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر سازگار نیست. به عنوان نمونه، در پایان سال ۲۰۰۱ بیش از چهار میلیون نفر در آفریقای جنوبی مبتلا به بیماری ایدز شدند، هزینه دارو برای درمان این بیماری حدود ده هزار دلار برای هر نفر در سال بود که پرداخت آن کاملاً خارج از توان تقریباً تمام این افراد بود. در چنین وضعیتی دولت آفریقای جنوبی برای کمک به بیماران، صدور جواز تولید این داروها در

۱. نک: سینگر، ۱۳۸۸: ۱۰۰-۱۴۹.

آفریقای جنوبی را مطرح کرد که این امر باعث می‌شد تا مخارج درمان به ۳۵۰ دلار در سال کاهش یابد. وقتی دولت آفریقا کار خود را آغاز کرد، دولت آمریکا در دفاع از مالکیت شرکت‌های داروسازی، سرسختانه دولت آفریقا را به تحریم‌های اقتصادی سنگین تهدید نمود و از این کار ممانعت کرد. این در حالی بود که در اکتبر همان سال (۲۰۰۱) به جهت اینکه تنها چند نفر در آمریکا مبتلا به سیاه‌زخم بودند، دولت آمریکا شرکت صاحب امتیاز داروی سیاه‌زخم را مجبور کرد تا قیمت داروی خود را کاهش دهد تا جان چند نفر محدود آمریکایی نجات یابد. (سینگر، ۱۳۸۸: ۱۱۸-۱۱۹) وجدان بشری این امر را ناعادلانه می‌یابد، چرا حق حاکمیت و استقلال باید برای آمریکا محفوظ بماند، اما آفریقا از این حق محروم باشد؟ و چرا برای مردمان فقیر آفریقا ملاکی غیر از ملاک شهروندان آمریکا به کار برده شود؟ این با عدالت سازگار نیست. چرا که بر اساس ماده ۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر، همه انسان‌ها از حقوقی مساوی برخوردارند. این امر نشانه تضعیف شدن عدالت اجتماعی و ارزش‌های اخلاقی مشابه در نظام سرمایه‌داری مدرن است.

ب- افزایش نابرابری‌ها

یکی دیگر از عواملی که روند رو به تضعیف ارزش‌های اخلاقی و رعایت حقوق بشر در فرآیند تجارت جهانی را نشان می‌دهد، افزایش نابرابری‌هاست، حال آنکه در اعلامیه جهانی حقوق بشر بر اصل برابری تأکید شده است. نابرابری‌های حاکم بر وضعیت موجود جهان را می‌توان بر اساس معیارهای مختلف بررسی نمود، در این بخش به دو معیار اشاره می‌شود: ۱. معیار اقتصادی و سطح درآمد مردم فقیر و ثروتمند؛ ۲. معیار کیفیت زندگی و امید به زندگی در بین انسان‌ها. در معیار اول تلاش می‌کنم تا با شواهد آماری، روند تضعیف عدالت و حقوق بشر در مقام عمل، نشان داده شود و در معیار دوم این مسئله را بررسی خواهم کرد که آیا جهانی شدن اقتصادی، امید به زندگی و همچنین کیفیت زندگی را تنزل بخشیده و یا اینکه بالا برده است که بر این اساس می‌توان در باب روند رو به تضعیف ارزش‌های اخلاقی و پایبندی به حقوق بشر قضاوت نمود.

بر اساس معیار اول باید گفت که با توجه به شواهد موجود، تجارت آزاد که هدف نهادهای مذکور بین‌المللی بود، عرصه رقابت منصفانه‌ای را فراهم نکرده و تأثیر خاصی بر کاهش فقر

در سطح جهانی نداشته است. البته فضاوت در این باب خیلی مشکل است، چرا که این کار نیاز به یک آماریابی دقیق جهانی دارد، اما صرفاً در جهت اینکه روند تحقق ارزش‌ها و حقوق جوامع را تعقیب کنیم شواهدی را ذکر می‌کنیم. بنا بر گزارش بانک جهانی و سازمان ملل «شش میلیارد نفر جمعیت دنیا با درآمد روزانه یک دلار یا کمتر زندگی می‌کنند و تقریباً نصف مردم جهان با درآمد روزانه کمتر از دو دلار زندگی می‌کنند. این در حالی است که بنا به تعریف بانک جهانی، خط بین‌المللی فقر، بنا بر محاسبات انجام شده^۱ در سال ۲۰۰۰ درآمد ۱/۲۸ دلار آمریکا^۲ در روز بوده است. بر این اساس بیش از حدود دو پنجم جمعیت زیر خط فقر زندگی می‌کنند، علاوه بر اینکه «متوسط درآمد در ثروتمندترین کشورهای دنیا - که کمتر از پانزده درصد جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند - ۲۷۵۰۰ دلار در سال است. و این به این معناست که هشتاد درصد دارایی‌ها و محصولات دنیا، تنها بین پانزده درصد از جمعیت تقسیم شده است و دارایی‌های ۴۶ درصد فقیرترین مردم جهان در مجموع فقط ۱/۲۵ ثروت دنیا را تشکیل می‌دهد.» (سینگر، ۱۳۸۸: ۱۳۰) همچنین بر اساس آمارهای منتشر شده «در جهان سوم ده‌ها میلیون انسان بر اثر گرسنگی و فقر مواد غذایی هر روز به مرگ نزدیک‌تر می‌شوند، در حالی که در جهان پیشرفته پرخوری و اسراف در مصرف مواد غذایی، افرادی را به بیماری‌های قلبی، کبدی، نقرس و ... دچار کرده است.» (کاسترو، ۱۳۸۳: ۱۸۹-۱۹۰) این ارقام نوعی از زندگی را به تصویر می‌کشد که فاصله‌های طبقاتی باعث ایجاد مشکلات بسیاری چون میزان بالای مرگ و میر کودکان، بیماری به جهت نبود حداقل دارو و امکانات، بی‌سوادی، سوءتغذیه و ... شده است که حتی تصور آن هم برای بسیاری از کسانی که در این شرایط زندگی نکرده‌اند نیز مشکل است. «مردم در کشورهای توسعه‌نیافته دارو نمی‌یابند که درد خویش را درمان کنند. در جهان پیشرفته، بر اثر مصرف بیش از حد ویتامین‌های دارویی، بیماری‌های ناشی از مصرف بیش از حد ویتامین‌ها شکل می‌گیرد...» (سینگر، ۱۳۸۸: ۹۱) و این نشان می‌دهد که تنها ظاهری از ارزش‌های اخلاقی باقی مانده و به ارزش‌هایی چون عدالت، آزادی و برابری که در اولین ماده از اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده

1. <http://stats.bls.gov/cpihome.htm>

۲. توجه داشته باشید که در اینجا دلار با توجه به قدرت خریدی که در آمریکا دارد محاسبه شده و قدرت خرید با دلار آمریکا در کشورهای دیگر متفاوت است. این رقم در دوران معاصر بر اساس محاسبات قدرت خرید دلار آمریکا بالاتر رفته است.

است عمل نشده و به کرامت انسانی که در مقدمه اعلامیه به آن اشاره گردیده، احترام گذارده نشده است. ماهیت عدالت اقتضاء می‌کند که تمام انسان‌ها در حقوق و برخورداری از منابع با هم برابر باشند و لااقل به اندازه خودشان بهره‌مند شوند. در حالی که روند حاکم بر اقتصاد جهانی - آن گونه که در مورد بیماری ایدز در آفریقا اشاره نمودم - برخلاف این امر است. یعنی گرچه ممکن است به نفع اکثریت مردم باشد، اما با این حال، بار آن بر دوش فقرا می‌افتد، چرا که تجارت آزاد برای آن‌ها منجر به کاهش رشد اقتصادی می‌شود.

معیار دوم بحث کیفیت زندگی بود. بر اساس مطالبی که در معیار اول ذکر شد طبیعتاً باید روند کیفیت زندگی و همچنین امید به زندگی را نیز در کشورهای فقیر رو به کاهش اعلام کنیم. اول، به دلیل آنکه فقر و تنگدستی خواسته یا ناخواسته کیفیت زندگی را تحت تأثیر جدی قرار داده و باعث می‌شود فقرا هیچ‌گونه لذتی از زندگی خود که حق طبیعی‌شان است، نبرند. دوم، نابرابری منجر به کاهش حس اعتماد به نفس در اقشار محروم جامعه می‌شود که در رفاه و کیفیت زندگی بسیار موثر است، مثلاً تصور کنید که فرد مبتلا به ایدز در منطقه‌ای فقیر در آفریقا که قادر به پرداخت هزینه برای درمان خود نیست در چه سطحی از امید به زندگی و رفاه اجتماعی قرار دارد. «تا سال ۱۹۸۷ امید به زندگی در همه کشورهای افزایش زیادی یافت، اما این افزایش از آن به بعد در آفریقا به شدت کند شده، همچنین امید به زندگی در اروپای شرقی هم کند شده و علت آن افزایش فقر است.» (سینگر، ۱۳۸۸: ۱۳۶) سوم اینکه، سرمایه‌داری جهانی با فروش کالاها، زندگی اجتماعی را کالایی می‌کند و باعث می‌شود رضایت و خشنودی از مالکیت بر اشیاء به دست آید. از طرفی، توزیع نابرابر ثروت در فرآیند تجارت جهانی موجب رشک و حسادت و در نتیجه کاهش کیفیت زندگی در برخی افراد می‌شود.

از این موارد استفاده می‌شود که سازمان تجارت جهانی به تجارت آزاد، بیش از هر چیز دیگری از جمله حقوق انسان‌ها، حق استقلال ملی آن‌ها، و ارزش‌های اخلاقی بهاء می‌دهد. گویا این منطق بر قوانین آن حاکم است که هر چیز برای تجارت خوب است به طور کلی هم خوب و عادلانه است. بنابراین می‌توان ادعا کرد که ارزش‌های اخلاقی و عمل بر طبق اعلامیه جهانی حقوق بشر در تجارت جهانی، روندی رو به ضعف داشته است. علت این بی‌اخلاقی‌ها و بی‌توجهی‌ها به حقوق انسان‌ها در چیست؟

۴- عوامل تضعیف‌کننده ارزش‌های اخلاقی

۴-۱- تمرکز بر مبنای اومانستی و سودگرایی

فرهنگ غالب بر فضای تجارت جهانی و نیز اعلامیه حقوق بشر، اندیشه‌های اومانستی است که همواره در پی فراهم ساختن سود و خواسته‌های فردی انسان است. در این نگرش، راضی ساختن انسان‌ها معیار اساسی است و رضایت الهی، امری بی‌معنا تلقی می‌شود. با جهان‌بینی اومانستی، حقوق با شخص انسان آغاز می‌شوند و با او به پایان می‌رسند. از این رو، منشاء اعتبار و مفهوم حقوق، صرفاً انسانی است و نمی‌توان آن‌ها را به فراتر از شخص انسان گسترش داد. (Donnelly, 2009: 37) طبیعی است که در این نگاه، بر اساس منطق اخلاق پیامدگرایی لذت‌گرا و یا سودگرا به اخلاق و حقوق نگریسته می‌شود، نه بر اساس کرامت ذاتی انسان و احترام به انسانیت انسان. در این نگاه، ارزش‌های اخلاقی از جایگاه واقعی خود فروکاسته شده و در روابط بین انسان‌ها خلاصه می‌شود. در این فضا، زندگی معنای دیگری یافته است و باور به اینکه انسان غایتی ورای این جهان دارد و رفتار او باید بر مبنای آن تنظیم گردد، رنگ باخته و به جای آن، امیال، غرایز، و هوا و هوس بشری جانشین شده است. با غلبه این شیوه تفکر، طبیعی است که ارزش‌های اخلاقی روندی رو به ضعف به خود گرفته و هیچ انسانی به کمال و سعادت اخلاقی نیاندیشد. نتیجه این تفکر این است که سخن گفتن از رعایت حقوق بشر در حوزه عمل اجتماعی و تهذیب نفس در حوزه فردی، امری بی‌معنی تلقی خواهد شد. این دقیقاً برخلاف نگرش دینی و اسلامی است که در آن، انسان آفریده خدا است و به سوی او و در جهت کسب رضایت او در حرکت است؛ از این رو باید توحید را در تمام ابعاد آن، در زندگی خود جاری ساخته و رفتارهای خود را طوری تنظیم کند که وی را به سوی سعادت ابدی سوق دهد.

۴-۲- جهان‌بینی سکولاریستی غرب

عقلانیت خودبنیاد و قرار دادن آن در مقابل دین و جهان‌بینی الوهی، مهم‌ترین عنصر در اندیشه سکولاریسم است. اتکاء بر خرد خودبنیاد بشری و رهایی از مذهب در اندیشه برخی فیلسوفان و اندیشمندان در نهضت فلسفی نوین بخصوص در دوران روشنگری، تا حد زیادی زمینه را برای ترویج افکار سکولاریستی در جهان غرب فراهم ساخت. این افکار، خواسته یا

ناخواسته در اندیشه تنظیم‌کنندگان اعلامیه حقوق بشر نفوذ کرد تا با اتکاء بر راسیونالیسم سکولار، بر پوزیتیویسم حقوقی یا حداقل نظریه حقوق طبیعی پافشاری کرده و مرجعی جز توافق جمعی یا عقل خودبنیاد بشری را برای داوری نپذیرند. بر اساس این نگرش، اعلامیه حقوق بشر با نگاهی سکولاریستی، در پی حقوقی است که ارتباطی با خدا، وحی و یا دین ندارد، بلکه از عقلانیت طبیعی انسان و یا توافق جمعی انسان‌ها ناشی شده است. لذا با تأمل در مواد اعلامیه حقوق بشر که در ابتدای مقاله مورد اشاره قرار گرفت، می‌توان به راحتی دریافت که این اعلامیه تنها با نگاه حقوق طبیعی تنظیم شده است. این در حالی است، که هر یک از رهیافت‌های طبیعی و پوزیتیویستی به حقوق، از اشکالات قابل توجهی برخوردار است.^۱ بر اساس این دو رهیافت سکولاریستی، آنچه اصالت دارد، امیال و اقتضائات طبیعی و دریافت‌های ادراکی انسان است و اگر دینی هم معتبر باشد، باید موافق با تأمین خواسته‌های انسان باشد. از این رو، در این اندیشه، عقلانیت خودبنیاد بشر و نیز نیازهای طبیعی او جایگزین خدا و محور همه ارزش‌ها قلمداد می‌شود.

۳-۴- رهیافت لیبرالیستی حاکم بر اندیشه‌های غربی

تفکرات لیبرالیستی اندیشمندان تأثیرگذار غربی نیز در تنظیم میانی اعلامیه حقوق بشر خود را نشان داده است. سارتر برای دفاع از اصل آزادی انسان، حکم به نفی خداوند کرده و آن را امری خود متناقض می‌داند. (کاپلستون، ۱۳۸۴: ۲۵۴) لاک نیز اگر چه برخلاف سارتر، انسانی مؤمن به خداست، اما از مهم‌ترین تئوری‌پردازان در رابطه با افکار لیبرالیستی است و می‌گوید: «آزادی طبیعی بشر عبارت است از اینکه از هرگونه قدرت مافوق زمینی رها باشد و تابع اراده یا اقتدار قانونی بشر دیگری نباشد، بلکه فقط از قانون طبیعت پیروی کند.» (جونز، ۱۳۸۳: ۸۰۰/۲-۸۰۱) این مبنا، هویت واقعی انسان که در ارتباط با مبدائی ماورائی معنا می‌یابد را نادیده گرفته است و باعث می‌شود بسیاری از انسان‌ها آن قدر به خود مغرور شوند که در مقابله با حقوق دیگران هیچ‌گونه ممنوعیت و محرومیتی برای خود قائل نباشند. بر مبنای این تفکر لیبرالیستی، اصل اساسی و بنیادین در حقوق، آزادی مطلق انسان‌هاست. ولی از آنجا که اگر هر فرد بخواهد هر آنچه را که خود می‌پسندد، انجام دهد، هرج و مرج و

۱. نک: مصباح یزدی، ۱۳۹۱: ۲۹-۸۵.

سلب آزادی از دیگران و اختلال در نظام اجتماعی پدیدار می‌شود، به ناچار باید بر اساس قرارداد اجتماعی، حدودی برای آزادی هر یک از افراد قائل شد و آزادی هر کس را منوط و محدود به عدم زیان به دیگران کرد. (Locke, 1997: 287) بنابراین تنها عامل محدودکننده آزادی، اختلال در نظم و امنیت است. بر همین اساس بند ۲ ماده ۲۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر، متأثر از تفکر لیبرالیستی، تنها عامل محدودیت حقوق و آزادی‌های افراد را مزاحمت با حقوق و آزادی‌های دیگران و مقتضیات اخلاقی جامعه دموکراتیک دانسته است.

نتیجه این تفکر این خواهد بود که شخصی چون ویلیام کریستول به صراحت از برتری جویی آمریکا حمایت می‌کند و با صرف‌نظر از اینکه آیا این امر با مصالح بشر سازگار بوده یا نه و اینکه آیا حقیقتاً آمریکا از چنین حقی برخوردار است یا نه، تسلط یافتن آمریکا بر دیگر ملل را از آن جهت توجیه می‌کند که قرار است اهدافی عالی و اصولی محکم بر جهان حاکم شود. (Kaplan & Kristol, 2003: 112) این اهداف عالی و اصول محکم چه نوع از اهداف و اصولی هستند که به خاطر آن‌ها باید به دیگر کشورها تجاوز شود و خون انسان‌های بی‌گناه بسیاری ریخته شود؟! آیا هر انسانی در هر کجای این کره خاکی قضاوتی مشابه قضاوت کریستول خواهد داشت و آیا این قضاوتی عادلانه است؟ آیا این اصول (به اصطلاح) محکم و اهداف والا را تمام بشریت پذیرفته‌اند؟

به نظر می‌رسد نگرش کریستول در نگاه لیبرالیستی حاکم بر فرهنگ غرب ریشه دارد که بر اساس آن، هر شخص می‌تواند آنچه خود صحیح می‌پندارد را اصولی محکم و اهدافی والا تلقی کند. در واقع تفکر لیبرالیستی منجر به نوعی نسبیت‌گرایی اخلاقی است که بر اساس آن، ممکن است شنیع‌ترین کارها به لحاظ اخلاقی، از منظر برخی نه تنها مجاز، بلکه مقدس قلمداد شوند. لذا در برخی جوامع سکولار، ارزش‌هایی چون حجاب، ممنوعیت همجنس‌گرایی و اموری از این دست، مصداق ستم به زنان و محدودکننده آن‌ها معرفی می‌گردد.

۴-۴- نبودن ضمانت اجرای اخلاقی قوی در حقوق بشر

فقدان ضمانت اجرای قوی به عنوان پشتوانه اعلامیه حقوق بشر، از دیگر عوامل تضعیف ارزش‌های اخلاقی موجود در روابط انسان‌هاست. ضمانت اجرای حقوق به طور کلی، از سه حالت خارج نیست. حالت اول این است که وجدان اخلاقی انسان، ضامن اجرای این حقوق

تلقی شود. حالت دوم این است که قوانین اخروی و دینی را ضمانت اجرا قرار دهیم، و حالت سوم اینکه قانون‌ها و قراردادهایی که جوامع یا انسان‌ها بر آن توافق کرده‌اند را ضامن اجرای این حقوق بدانیم. به نظر می‌رسد هیچ‌یک از این سه مورد با مبانی فکری که اعلامیه حقوق بشر بر اساس آن تنظیم شده است سازگاری تام ندارد و به طور کامل نمی‌تواند اجرای این حقوق را ضمانت کند. چرا که وجدان آدمی پس از آلودگی‌های پی‌در پی به رو به خاموشی خواهد گذاشت و لذا نمی‌توان آن را به تنهایی به عنوان ضامن اجرای این حقوق قرار داد، هر چند می‌توان آن را مکمل ابزاری دیگر در این رابطه دانست. همچنین به جهت حاکم بودن نگاه اومانستی و سکولاریستی بر اعلامیه حقوق بشر که پیش‌تر به آن اشاره شد، طبیعی است که قوانین دینی و اخروی را هم نمی‌توان به عنوان ضمانت اجرای حقوق بشر قرار داد. چرا که اعلامیه حقوق بشر اساساً با نگاه غایت‌نگرانه که به فراتر از این جهان نظر دارد سازگاری نداشته و اهداف اخروی یا عذاب‌های جهنمی برای آن مفهوم مشخصی نخواهند داشت. از سویی، قراردادها و قانون‌هایی که افراد و یا سازمان‌های مختلف وضع کرده‌اند نیز شأنیت ضمانت اجرایی نخواهند داشت؛ چرا که اولاً، این قوانین، خود به جهت برخاسته بودن از اذهان محدود بشری نیازمند ضمانت اجرای قوی‌تری هستند؛ و ثانیاً، مشروعیت آن‌ها از منظر تمامی افراد بشر واضح نیست و تنها برای جامعه یا گروهی که بر آن توافق کرده‌اند، مقبولیت و مشروعیت کافی را خواهد داشت. بنابراین، اعلامیه حقوق بشر از پشتوانه اجرایی قوی برخوردار نیست و این یکی از عوامل مهم در رو به ضعف رفتن ارزش‌های اخلاقی و گسترش ناعدالتی‌های ناشی از نادیده گرفتن حقوق در سطح جهان است.

۴-۵- بی‌توجهی به آزادی معنوی

بی‌توجهی به بُعد خاصی از آزادی که از مقتضیات حاکمیت اندیشه‌های اومانستی و سکولاریستی است نیز در روند رو به ضعف ارزش‌های اخلاقی و احترام به حقوق بشر بی‌تأثیر نیست. بر اساس این اندیشه، آزادی که در بیشتر بندهای اعلامیه حقوق بشر از آن سخن گفته شده، جنبه حیوانی پیدا کرده و در آزادی بیان، آزادی اجتماعی، آزادی شغلی و ... خلاصه می‌شود اما به آزادی اخلاقی و معنوی توجهی نمی‌شود. در واقع آزادی معنوی

در دنیای مدرن مورد غفلت واقع شده و انسان مدرن به بهانه آزادی اجتماعی، خود را با هوی و هوس‌های زودگذر و اسارت‌های درونی زمین‌گیر کرده است. این در حالی است که آزادی اجتماعی، بدون آزادی معنوی میسر و عملی نیست. (مطهری، ۱۳۷۸: ۲۰) آزادی معنوی، برخلاف آزادی اجتماعی، آزادی انسان از خودش است. آزادی اجتماعی آزادی انسان از قید و اسارت افراد دیگر است، اما آزادی معنوی آزادی انسان از قید و اسارت خود و هواهای نفسانی و شهوانی خود است. (مطهری، ۱۳۷۸: ۲۸) و این البته چیزی است که امروزه به جهت سلطه فرهنگ‌های سکولار نه تنها در بین اعضاء جوامع بلکه در حاکمان جهان و آنان که داعیه سردمداری دارند نیز مورد غفلت واقع شده است. فقدان آزادی معنوی باعث شده است تا هواهای نفسانی حاکمان جهانی بر عقلشان سیطره یافته و در نتیجه بی‌اخلاقی‌ها و بی‌عدالتی‌ها در سایه تزییع حقوق بشر و ارزش‌های اخلاقی در سطح جهان گسترش یابد.

به جهت فقدان آزادی معنوی در درون انسان‌های مدرن، امروزه نظریه اخلاقی اندیشمندانی چون کانت که اخلاق را بر عقل و اراده آزاد بشر مبتنی ساخته‌اند و البته نگرش آن‌ها در تنظیم مواد اعلامیه حقوق بشر نیز بی‌تأثیر نبوده است، کارایی چندانی ندارد. در واقع از نظرگاه حقوقی، بزرگترین مشکل نگرش افرادی چون کانت این است که مدعیان حقوق بشر به جهت برخوردار نبودن از آزادی معنوی، هیچ‌گاه عقل و اراده آزاد خود را به کار نگرفته و در سطح عقلانی رفتار نخواهند کرد، چرا که اگر چنین بود این همه بی‌عدالتی‌ها و بی‌اخلاقی‌ها که به بخشی از آن‌ها در تجارت جهانی اشاره کردیم ایجاد نمی‌شد. این‌ها نشانه آن است که سران قدرتمند که تجارت جهانی را در دست دارند، هیچ‌گاه بر اساس عقل و اراده آزاد حکم نمی‌کنند، بلکه آزادی آنان کاملاً توسط شهوات از بین رفته است و کسی که اسیر شهوات شد، برای وی ممکن نیست تا در سطح عقلانی عمل کند. لذا نمی‌شود بر اراده آزاد و شهود عقلانی انسان‌ها تکیه کرد و آن را مبنای حقوق بشر قرار داد. به بیان ساده، نظریه کانت که بی‌شک به لحاظ نظری از مبانی اعلامیه حقوق بشر محسوب می‌شود، گرچه از لحاظ تئوری بسیار دقیق به نظر می‌رسد، اما به لحاظ عملی قابل اجرا نیست.

نتیجه‌گیری

به طور کلی باید گفت که در روند تجارت جهانی، فضیلت و کرامت ارزشی انسان‌ها نادیده گرفته شده است. روند ارزش‌های اخلاقی و حقوق بشر در مرحله اجرا و عمل، در فرآیند جهانی شدن سرمایه‌داری، نه تنها رو به ضعف بوده بلکه در برخی موارد، از بین رفتن حقوق بشر و ارزش‌های اخلاقی را در پی داشته است. ریشه تضعیف این روند را، باید در مبانی نظری اعلامیه حقوق بشر و اندیشه‌های اومانستی، لیبرالیستی و سکولاریستی حاکم بر جهان مدرن، جستجو کرد. به نظر می‌رسد نوعی فقر معنوی و دینی جهان را فرا گرفته است و اندیشمندان و صاحب‌نظران که دغدغه‌رهایی از این بی‌اخلاقی‌ها و بی‌عدالتی‌ها را دارند باید به گسترش فرهنگ دینی در سطح جهان پرداخته و در جهت احیاء ارزش‌های اخلاقی، نوعی معنویت اصیل را به افراد و جوامع بشری تزریق کنند.

منابع

الف - فارسی

۱. قرآن کریم.
۲. جونز، ویلیام تامس (۱۳۸۳)، *خداوندان اندیشه سیاسی*، جلد ۲، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
۳. حسینی، سید ابراهیم (۱۳۸۳)، «حقوق بشر و چالش‌های فرارو در آیین فلسفه حقوق اسلامی»، *مجله معرفت*، شماره ۸۲، صص ۴۰-۵۷.
۴. سینگر، پیتر (۱۳۸۸)، *یک جهان (اخلاق جهانی شدن)*، ترجمه محمد آزاده، تهران: نشر نی.
۵. طباطبایی، محمد حسین (۱۳۷۱)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، جلد ۴، قم: اسماعیلیان.
۶. کاپلستون، فردریک (۱۳۸۴)، *فلسفه معاصر*، ترجمه علی اصغر حلبی، تهران: زوار.
۷. کاپلستون، فردریک (۱۳۸۷)، *تاریخ فلسفه (از ولف تا کانت)*، ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، جلد ۶، تهران: سروش.
۸. کاسترو، فیدل (۱۳۸۳)، *بحران اقتصادی و اجتماعی جهان*، ترجمه غلامرضا نصیرزاده، تهران: امیرکبیر.
۹. هابز، توماس (۱۳۸۰)، *لویاتان*، ویرایش و مقدمه سی. بی. مکفرسون، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
۱۰. مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۹۱)، *نظریه حقوقی اسلام*، جلد ۱، قم: مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی.

ب- لاتین

12. Donnelly, Jack (2003). *Universal Human Rights in Theory and Practice*, second edition, London: cornell universality press.
13. Donnelly, Jack (1998). “*International Human Rights*”, Dilemmas in World Politics, Colorado: westview press.
14. Hobbes, Thomas (1960). *Leviathan*, ed. Michael Oakeshott, Oxford: basil Blackwell.
15. Lawrence F Kaplan & William Kristol (2003). *The war over IRAQ Saddam's Tyranny and America's Mission*, California: Sanfrancisco.
16. Locke, John (1997). “*Two Treatises of Government*”, edited with An introduction and Notes by Petter Laslett, Cambridg: Cambridg University Press.

ج- سایت اینترنتی

17. www.wto.org and <http://stats.bls.gov/cpihome.Htm>.